

درس‌هایی از تاریخ تحلیلی

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

فصلت اول

معیارهایی

برای استفاده صحیح از

تاریخ اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

سلسله مقالاتی که از این شماره تحت عنوان درس‌هایی از تاریخ تحلیلی اسلام به چاپ می‌رسد درس‌هایی است که جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای رسولی محلاتی تحت همین عنوان در جامعه‌الصادق تهران مورد بحث قرار داده‌اند.

و چون این بحث مورد علاقه دانشجویان دانشکده‌های دیگر و سایر علاقمندان به تاریخ اسلام بود پاسدار اسلام بر آن شد تا درس‌های مزبور را با اجازه استاد محترم و با مختصر تلخیص و اصلاحاتی که زیر نظر ایشان انجام می‌شود در اختیار امت پاسدار اسلام قرار دهد.

۱- آشنائی به ادبیات عرب:

آشنائی با ادبیات عرب: از آنجا که تقریباً مصادر اصلی و منابع اولیه تاریخ اسلام و سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله - بزبان عربی نوشته شده برای یک نویسنده و یا گوینده تاریخ اسلام احاطه کامل و در حد لازم بزبان و ادبیات و واژه‌های لغت عرب ضرورت دارد و در غیر اینصورت دچار اشتباهات غیر قابل جبرانی خواهد شد.

کسی که می‌خواهد از تاریخ اسلام بطور صحیح استفاده کند و برای نوشتن تاریخ و بهره برداری از آن دچار انحراف و اشتباه نشود و بخصوص برای کسانی که می‌خواهند تاریخ اسلام را از طریق نوشتن و یا سخنرانی‌های عمومی بدیگران منتقل کنند باید شرائط و معیارهایی را در نظر داشته باشند و از هر نویسنده و گوینده‌ای مواد خام خوراک کار خود را نگیرد که، بعنوان نمونه برخی از این معیارها را که بنظرمان لازم می‌رسد یادآوری می‌کنیم

الف - از باب نمونه در ژریم سابق - که معیار در هر نویسنده و گویشنده فقط تملق و چاپلوسی و بوقلمون صفتی بود، و هر کسی که در خصلت نکوهیده قوی تر و زبردست تر بود مقرب تر، و اثرش پرتیراژتر می شد. یکی از همان قماش افراد کتابی در زندگانی پیغمبر اسلام نوشته بود و چندین بار بچاپ رسیده و بگفته خودش به چند زبان زنده دنیای روز هم ترجمه شده بود، اینجانب وقتی در زندگانی پیغمبر اسلام کتاب می نوشتم آن کتاب را هم گرفتم و گاهی بدان نگاه می کردم، خوب یادم هست که در داستان سفر رسول خدا به طائف، که آن بزرگوار در نزد سه برادر بنامهای عبد یا لیل، و مسعود، و حبیب، فرزندان عمرو بن عمیر - که سمت ریاست قبائل ثقیف و ساکنان طائف را بعهده داشتند در آنجا مطلبی نوشته بود به این مضمون که یکی از آنها رسول خدا - صلی الله علی وآله - را مخاطب ساخته و گفت:

«توتا دیروز یا پیش از این، پرده خانه کعبه را می دزدیدی، حالا ادعای پیغمبری می کنی؟!»

من از این عبارت تعجب نموده و بی گیری کردم تا بینم این جمله را از کجا نقل کرده است، زیرا مشرکین هر نوع تهمتیه به پیغمبر اسلام زدند، کذاب، ساحر، مجنون، اما تهمت سرقت کسی به آنحضرت نروده بود، و امانت آنحضرت حتی برای دشمنان اسلام و آن بزرگوار یک امر مسلم و غیر قابل انکاری بود! ناچار شدم دفتر تلفن عمومی را آورده و تلفن نویسنده را پیدا کردم، و تلفنی از او پرسیدم که این عبارت را از کجا گرفته و در کتاب خود آورده ای!

گفت: از سیره ابن هشام گرفته ام. من به سیره ابن هشام مراجعه کردم و عبارتی را که در آنجا دیدم اینگونه بود که از آن سه برادر (در مقام رد و تکذیب) به آنحضرت گفت: «هُوَ يَمْزُقُ ثِيَابَ الْكَفَّةِ إِنَّ كَأَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَكَ» و معنای این عبارت این است که «او جامه کعبه را گند و دور انداخته است، اگر خدا تو را فرستاده باشد!» و این عبارت هیچگاه معنایی را که او کرده بود نمی دهد!

به بحار الانوار مراجعه کردم دیدم در آنجا از اعلام الوری نقل می کند که آن شخص به رسول خدا گفت:

«أَنَا أَسْرِقُ أَشَارًا لِكَفَّةِ إِنَّ كَأَنَّ اللَّهَ بَثَلَكَ بِشِيءٍ قَطُّ» یعنی «من پرده های کعبه را دزدیده باشم اگر خدا تو را هیچگاه بچیزی مبعوث کرده باشد!» و بهر صورت به آن نویسنده تلفن کردم که نه عبارت سیره و نه عبارتهای دیگری که نقل شده چنین معنایی نمی دهد! و عبارتها را برای او خواندم و بدو گفتم: «مترط» در لغت چند معنا دارد که یکی از آنها جایی است که به لباس و مو و پشم و غیره نسبت داده شود و گفته شود «مرط الثياب» مثلاً که معنایش کندن و بدور انداختن است (همانگونه که معنا کردیم).

آن آقا تازه فهمیده بود که طرف او شخص نسبتاً معلمی می باشد، و شروع کسرد به توضیح خواستن، من که فکر می کردم چنین

نویسنده ای که بقول خودش کتاب او حدود بیست بار آن هم در تیراژی قریب به پنجاه هزار نسخه (آن هم در آنزمان) چاپ شده و به چند زبان خارجی ترجمه شده، در اینجا حالت دفاعی بخود خواهد گرفت، و از نوشته خود دفاع خواهد کرد، و به این زودیها قانع نخواهد شد، بر خلاف انتظار دیدم خود را گم کرد و خاضعانه زبان بمعذرت خواهی و تشکر از من گشود، و گفت: خیلی ممنونم، و در چاپ بعدی حتماً اصلاح خواهم کرد.....

گوشی را زمین گذاردم، ولی مدتی در فکر فرو رفتم که این چه مصلکتی است و این چه وضعی است، و چرا باید یک کتاب در این تیراژ وسیع، با این همه تبلیغات در این سطح و نویسنده آن در این حد از معلومات باشد...

و بعد هم که بجایهای دیگر کتاب مراجعه کردم اشتباهات و غلطهای بسیاری از این قبیل در آن کتاب مشاهده کردم، و گذشته بی سلیقه گیجانی دیدم که ناشی از همان بی اطلاعی وی بود مثل اینکه در داستان غدیر خم او که خود را شیعه علی و دوازده امامی می دانست، بقول معروف کاتبیکتر از پاپ شد - و چنین نوشته بود: از اینجا دیگر قلم را بدست علمای شیعه می دهیم...

و سپس از زبان علمای شیعه داستان غدیر را - دست و پا شکسته - نقل کرده بود، و با این طرز بیان این مطلب را می رساند که داستان غدیر را فقط علمای شیعه نقل کرده اند، در صورتیکه برای یک نویسنده متبحر مسلم است که داستان غدیر خم را صدها نفر از علمای اهل سنت نیز به اجمال و تفصیل در کتابهای خود از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده اند، که از آنجمله مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه، نام سیصد و شصت نفر از این علما را با روایاتشان در باب غدیر خم - در جلد اول کتاب نفیس الغدیر - ذکر کرده است: و آنچه موجب کمال تأسف و تأثر است اینست که در این اواخر همین نویسنده که مقدار معلومات ادبی و تاریخی اش را دانستید، در اثر همان چاپلوسی ها و تملق گوئیها تفسیری برای قرآن کریم نوشت و آنرا به زن شاه هدیه کرد، و یک میلیون تومان پول گرفت... و خدا می داند در آن تفسیر چه چیزهای خلاف واقع و نادرست نوشته است.

ب - نمونه دیگر از این بی اطلاعی و بی خبری را در کتاب «اعلام قرآن» هنگام تدوین داستان اصحاب فیل دیدم که نویسنده آن برای اینکه بتواند داستان اصحاب فیل، و آن معجزه بزرگ را با یک تاریخ موهوم و افسانه ای که در یک روایت تاریخی دیده تطبیق کند، آمده و چند خلاف ظاهر صریح مرتکب شده و اساس این سوره را از اعجاز خارج ساخته و با زحمت و توجیهاات زیادی خواسته است صورت عادی و معمولی بدان بدهد! اکنون شما در این عبارت شاهد گفتار ما را ببینید و برای توضیح بیشتر به خود کتاب مزبور مراجعه کنید:

«... بعقیده نگارنده «ابابیل» جمع آبله است، و مؤید این عقیده

روایتی است که بموجب آن هلاک قوم ابرهه بوسیله باء جدری، که همان آبله باشد صورت گرفته است لکن وجود کلمه طیر در آیه سوم از سوره فیل موجب آن شده که طيور عجيب دريائي سنگها به کف و متقار بگیرند و بجنگ ابرهه و لشکریان فیل سوار او بیایند، در صورتیکه ممکن است کلمه «طیر» در این آیه چنانکه در کتب لغت هم مضبوط است بمعنای ناگهان و سریع باشد. به عبارت ادبی طیر در این آیه مصدر بمعنای فاعل است، و در معنای مجازی بعنوان حال استعمال شده است...» که باید گفت: ما نمی دانیم در کدامیک از کتابهای لغت «ابابیل» جمع آبله آمده است، زیرا اهل لغت مانند جوهری و دیگران نوشته اند:

«الابابیل: الفرق جمع لا واحد له، و قيل: واحد ابول» (۱).

و در فرهنگ عمده اینگونه است:

«ابابیل - ا - (بفتح همزه) «کلمه جمع بدون مفرد» گروهها، دسته های پراکنده، و نام پرندۀ ای است که در فارسی پرستونامیده می شود.

و بهر صورت بهر جا مراجعه کردیم «ابابیل» را جمع آبله ندیدیم، و اساساً واژه «ابابیل» همانگونه که در فرهنگ عمید علامت گزارده عربی است، و آبله فارسی است، و چه ارتباطی می تواند میان آن دو باشد، جز همان که گفتیم، که نویسنده خواسته است آنرا با یک روایت بی نام و نشان تطبیق دهد...

و تازه اگر این قسمت را هم درست کردیم، و ابابیل را جمع آبله گرفتیم، آیا توجیه و تفسیر بعدی می تواند منظور نویسنده را تأمین کند.

حالا کار نداریم به طرز نقل داستان که آنرا بصورتی موهن و انکارآمیز نقل کرده، بصورتی که گویا خود آنرا قبول نداشته و مسخره می کند، آنجا که می گوید: «... وجود کلمه طیر در آیه سوم از سوره فیل موجب آن شده که طيور عجيب دريائي سنگها را به کف و متقار بگیرند و بجنگ ابرهه و لشکریان فیل سوار او بیایند...»

با اینحال اگر کلمه «ابابیل» هم طبق دلخواه ایشان درست شد آیا کلمه «طیر» را می توان بمعنای ناگهان و سریع گرفت، آنچه در کتابهای لغت آمده اینگونه است:

«طار - الطائر، يطير، طيراً: تحرك في الهواء بجناحيه... و طار الى كذا: اسرع اليه» که برای آشنا به ادبیات عرب روشن است که لغت «طیر» در صورتی بمعنای سرعت می آید که با حروف «الی» متعدی شود، و لفظ «طیر» به تنهایی بمعنای سرعت و سریع نمی آید.

۲- ایمان نویسنده به نوشته و گفتار خود.

علمای اصول فقه در باب خبر واحد برای پذیرفتن و صحت خبر شرائطی ذکر کرده اند که از آن جمله است: بلوغ، عقل، عدالت، حفظ، و از آن جمله: اسلام و ایمان است یعنی اگر خبر و روایتی بخواهد مورد اعتماد قرار گیرد و برای دیگران ارزش داشته باشد باید

نویسنده و گوینده آن اضافه بر شرائط عمومی دیگر به آنچه می گوید یا می نویسد اعتقاد و ایمان داشته باشد، بنابراین نوشته و یا گفته یک نفر غیر مسلمان و یا غیر مؤمن (به معنای اصطلاحی آن) می تواند برای ما بعنوان یک سند برای دشمنان و هم مسلکان راوی و گوینده ارزش داشته باشد و ما نیز بعنوان:

«الفضل ما شهد به الاعداء»

از آن در برابر دشمن استفاده کنیم، و به رخ آنها بکشیم، اما نمی تواند برای ما سندیت و اعتبار داشته باشد که آنرا بعنوان یک عقیده و یک سند تاریخی به دیگران منتقل سازیم.

مثلاً روایت یک نفر مسیحی و غیر مسلمان در مورد سیره پیامبر گرامی اسلام و رهبران دینی و ائمه معصومین علیهم السلام برای ما سندیت و اعتبار ندارد، اگر چه گاهی می توان از آن بعنوان حربه ای بر ضد خود مسیحیان و دشمنان اسلام استفاده کرد!

و علت آن نیز روشن است، زیرا یک نفر غیر مسلمان مثلاً که به نسبت پیامبر اسلام عقیده ندارد نمی تواند پیامبر اسلام را بعنوان یک پیامبر الهی که با عالم غیب از طریق وحی ارتباط داشته بپذیرد و همین معنی سبب می شود تا اگر در نقلی هم دچار اشتباه نشود، در برداشتها و محاسبات و استنباطات خود دچار اشتباه و انحراف گردد زیرا بالاترین عقیده ای را که می تواند به پیامبر اسلام مثلاً داشته باشد آنست که او را مردی فوق العاده و نابغه ای عظیم الشان در امور اجتماعی و رهبریهای نظامی و سیاسی بداند اما آن حقیقتی را که باید بدان اعتراف کند و آن سبب شاه پیغمبر بزرگوار را از سایر هموعانش جدا سازد، که همان ارتباط با عالم غیب و رسول بودن او از طرف خدای جهان باشد نمی کند، و همین سبب لغزش و اشتباه و تحت تأثیر قرار گرفتن او از طرف دشمنان اسلام و مفرضان خواهد شد، اگر خود مفرض نباشد و نخواهد سخنان دشمنان را بدیگران منتقل سازد! در اینجا نیز برای نمونه به قسمتهای زیر توجه کنید:

الف - چند سال پیش کتابی بنام «محمد پیامبری که از نو باید شناخت» بقلم یک نفر غیر مسلمان ترجمه و منتشر شد که در آغاز در میان قشر عظیمی از جامعه ما جایی باز کرد و بعنوان یک اثر مهم و با ارزش در باره زندگی پیغمبر اسلام پذیرفته شد و چند بار چاپ شد، با اینکه نویسنده دانسته یا ندانسته بهمان علت که گفتیم در بسیاری از جاها مقام پیامبر اسلام را تا سرحد یک انسان معمولی و یا پائین تر تنزل داده، و حتی جایی که خواسته است از آنحضرت مدح و تعریف کند زیرکانه و یا جاهلانه منکر نبوت آنحضرت گردیده... اکنون برای نمونه فقط یک قسمت از آنرا برای شما نقل می کنیم، و بقیه نیز به همین منوال است:

وی در شرح حال رسول خدا - صلی الله علیه وآله - در دوران کودکی می نویسد:

«... محمد بن عبدالله یک رنجبر بمعنای واقعی بود...»
هیچکس را نمی توان یافت که باندازه پیغمبر اسلام در کودکی و جوانی رنج برده باشد، من تصور می کنم یکی از علل اینکه در قرآن به دفعات توهیه شده نسبت به یتیمان و مساکین ترحم نمایند و از آنها دستگیری کنند همین بوده که محمد بن عبدالله دوره کودکی را با یتیمی گذرانده...

و پس از یکی دو صفحه می نویسد:

«... در دوره ای از عمر، که اطفال دیگر تمام اوقات خود را صرف بازی می کنند، محمد خردسال مجبور شد که تمام اوقات خود را صرف کار برای تحصیل معاش نماید آنها یکی از سخت ترین کارها یعنی نگاهداری گله.»

حالا شما به بینید این نویسنده غیر مسلمان و غربی قسمتی از تاریخ را با اجتهاد و استنباط شخصی خود مخلوط کرده و چه نتیجه گیری نادرستی می کند.

این نویسنده خوانده است که محمد (ص) یتیم بود، و چند سالی در صحرای مکه گوسفندانی را چرانیده، آنوقت این دو مطلب تاریخی را گرفته و چون به نبوت رسول خدا (ص) و آسمانی بودن قرآن کریم عقیده نداشته یک اجتهادی هم از پیش خود کرده که لابد این گوسفند چرانی هم برای تحصیل معاش بوده، آن هم تمام اوقات خود را، و آن هم یکی از سخت ترین کارها یعنی گله داری...

آنوقت از این قسمت تاریخ و افزودن و ضمیمه کردن یک قسمت اجتهاد شخصی نتیجه گیری کرده که بنابراین علت اینکه در قرآن نسبت به یتیمان و مساکین دستور ترحم و دستگیری داده شده همین عقده هائی بوده که آنحضرت از دوران کودکی در دل داشته...!
و این بدان مثل می ماند که گویند: شخصی بدیگری گفته بود:
«حضرت امام زاده یعقوب را در شهر مصر بالای مناره شیر درید!»

شخصی که اینرا شنید بگوینده گفت:

اولاً - امام زاده نبود، و پیغمبر زاده بود!

ثانیاً - یعقوب نبود، و یوسف بود!

ثالثاً و رابعاً - در شهر مصر نبود، و قریه کنعان بود!

خامساً - بالای مناره نبود، و ته چاه بود!

سادساً - شیر نبود و گرگ بود!

سابعاً - اصل قضیه هم دروغ بود!

در اینجا نیز باید گفت: درست است که رسول خدا (ص) یتیم بود، اما به شهادت تاریخ تا جدش عبدالمطلب زنده بود، و پس از او نیز ابوطالب آنقدر به او محبت می کردند که هیچگاه احساس یتیمی در زندگی نکرد، تا چه رسد به اینکه از این بابت عقده پیدا کند! و این مطلب را ما در تاریخ زندگانی رسول خدا مشروحاً نوشته ایم، و درست

است که رسول خدا مدتی گوسفندانی را می چرانید، اما آن گوسفندان معدود از کسی نبود، که آنحضرت اجیر شده باشد تا گوسفندان مردم را بچرانند، زیرا ظاهراً مسلم است که آنحضرت اجیر کسی نشد... چنانچه پس از این خواهیم گفت، و آن گوسفندان از آن خود آن حضرت و چند عدد هم از عمویش ابوطالب بود، گذشته از اینکه بگفته نویسندگان: گوسفند چرانی در زندگی بدوی یکی از رسوم معمولی مرد و زن خانه و از کارهای تفریحی کودکان قبیله است... و بلکه در مورد پیغمبر اسلام و پیغمبران الهی دیگری همچون حضرت موسی علیه السلام - و شاید همه پیغمبران که در حدیث آمده است که فرمود: پیغمبری نیامده جز اینکه در آغاز مدتی از عمر خود را بچوپانی گذرانده - مسئله چوپانی یک نوع آمادگی برای آینده نبوت آنها بوده. بدانگونه که در جای خود ذکر شده...

و از اینرو گوسفند چرانی آنحضرت برای تحصیل معاش نبوده!

و سخت ترین کارها هم برای آنها نبوده!

و آن هم در دوران کودکی که بچه های دیگر اوقاتشان را صرف بازی می کردند نبوده! و از همه اینها که بگذریم چه ارتباطی است میان یتیمی و رنجبری و فقر و سختی معیشت رسول خدا (ص) و دستور قرآن به ترحم فقرا و مساکین...

جز اینکه نویسنده مزبور می خواهد دانسته و یا ندانسته، زیرکانه و یا جاهلانه، مفرضانه و یا بیطرفانه بگوید: که قرآن ساخته و پرداخته و گفتار پیامبر اسلام است... یعنی همان نسبت باطل و ناروانی را که مسیحیان می دهند! و همان که قرآن کریم هم در صدر اسلام از قول مشرکان نقل می کند:

«أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُ بَلْ لَآؤْمِنُونَ».

ب - نمونه دیگر کتاب تاریخ تمدن گوستا لوبون است که با تمام اهمیتی که این کتاب از نظر تاریخی و موضوعات دیگر دارد، اما همین اشکال در آن نیز هست که ما بعنوان شاهد بذکر چند نمونه در اشتباهات آن بطور فهرست وار اکتفا می کنیم:

وی درباره پیغمبر اسلام می گوید:

«گویند: پیغمبر درس نخوانده بود، و ما نیز این سخن را

می پذیریم، زیرا اگر درس خواند بود، ترتیب بهتری در قرآن ملحوظ داشته بود...» (۲)

باز همان معنی را تداعی می کند، و دانسته یا ندانسته ترتیب و تنظیم قرآن را بر رسول خدا (ص) نسبت داده!

و یا اینکه جمع آوری قرآن را روی ترتیب نزول پنداشته، و یا در مورد تعدد زوجات رسول خدا زیرکانه مطالب خلاف واقعی را به آن بزرگوار نسبت داده... و امثال آن.

ادامه دارد

(۱) اقرب الموارد «حرف الالف». یعنی ابابیل بمعنای گروهها، جمعی است که مفرد ندارد و برمی گفته اند: مفرد آن «ابول» است.

(۲) تاریخ تمدن. ترجمه سید هاشم حسینی ص ۱۱۱.